**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۹/۳/۹۲ تزاحم - تزاحم در واجبات ضمنیه

**مرجحات باب تزاحم(آیا تزاحم در واجبات ضمنیه می‌آید یا نمی‌آید)**

بحث سر این بود که تزاحم در واجبات ضمنیه جاری هست یا جاری نیست؟ صورت مسئله در جایی هست که واجب ضمنی واجبی هست که با عدم قدرت بر یک جزء وجوبش ساقط نشود حالا یا به خاطر اینکه قاعده کلیه المیسور را قبول داشته باشیم یا در مورد یک واجب خاصی که دلیل خاص به مفاد قاعده میسور داشته باشیم «الصلاة لا تترک بحال» اشاره اجمالی به اینکه آیا قاعده میسور صحیح هست اینجا می‌کنیم و تفصیلش باشد در جای دیگر. قاعده میسور عمدتاً دو دلیل دارد یک دلیل به عنوان بنای عقلاء دارد یک دلیل به عنوان روایات بنای عقلاء بعضی‌ها گفتند بنای عقلاء بر قاعده میسور هست ولی اینجا خلطی شده بین واجبات ارتباطیه و واجبات استقلالیه در واجبات استقلالیه قاعده میسور طبیعی است وقتی دوتا واجب استقلالی باشند ولو اینها یکی‌شان ظرف برای دیگری باشد مجرد اینکه یکی از این واجبات میسور نباشد باعث نمی‌شود واجب دیگر هم میسور باشد. فرض کنید یک شخصی یکی از مطلوباتش غذای زعفرانی هست یک مطلوبش مطلق غذا هست. حالا چون زعفران پیدا نمی‌شود بگوییم اصل غذا را هم ترک بکند از مطلوبیت بیافتد یا انجام ندهد این طور نیست خب تعدد مطلوب هست ولو این مطلوبها با همدیگر با یک فعل واحد اتیان می‌شده ولی مجرد اینکه شخص نمی‌‌تواند آن مطلوب کاملش را به دست بیاورد باعث نمی‌شود که اراده او نسبت به اصل مطلوبش هم از بین برود ولی بحث ما این نیست. بحث ما این هست که مثلاً یک معجونی هست که این معجون برای اینکه اثر کند باید ده جزءاش وجود داشته باشد به طوری که در حالت عادی اگر شخصی نه جزء اینها را قاطی کند اصلاً آن اثر را ایجاد نمی‌کند بحث این است که حالا مجرد اینکه حالا چون یک جزءاش مقدور نشده این نه جزئی را که در فرض قدرت بر جزء دهم هیچ فایده‌ای نداشت یک دفعه خاصیت‌دار می‌کند. پرسش: اگر این را

بگوییم در اقل و اکثر ارتباطی باید قائل به احتیاط بشویم ... پاسخ: همان اشکال آنجا هم هست دیگر، اشکالش همان هست حالا چطوری جوابش را می‌دهیم آن چیزی با این ندارد.

علی أی حال بحث سر این هست که این نه جزئی که اینجا وجود دارد. این نه جزء در حالت عادی هیچ اثر ندارد اینکه در حالتی که انسان عجز نسبت به ده جزء داشته باشد اینکه این نه جزء اثر داشته باشد یا نداشته باشد این مقتضای طبع اولیه نیست هر دو ممکن است ممکن است اثر داشته باشد ممکن است اثر نداشته باشد در چیزهای عقلائی متعارف که این طور نیست. عقلائی متعارف اگر فرض کنید یک معجونی برای اثربخشی‌اش ده جزءاش مؤثر هست یک جزء هم داشته باشید آن یک جزء قدرت بر جزء دهم داشته باشید یا قدرت بر جزء دهم نداشته باشید به هر حال تأثیر در ملاک دارد یعنی قدرت متعارفاً دخالت در ملاک ندارد. بنابراین مجرد اینکه من قدرت ده جزء ندارم باعث نمی‌شود که شیء ذی‌ملاک بشود نه جزئی یعنی آن شیء ذی‌ملاک چه قدرت بر این داشته باشم چه قدرت نداشته باشم همان ده جزئی است. متعارفاً این طوری هست. بله خصوص بحث توهین و احترام از آن چیزهایی هست که گاهی اوقات فرض کنید شخص به ده جزءاش قدرت داشته باشد بعد فرض کنید یک کسی که ثروتمند هست برای مهمانش اگر پلو زعفرانی نیاورد این توهین است ولی شخصی که فقیر هست زعفرانی نمی‌تواند تأمین کند پلو غیر زعفرانی آن هیچ برایش چیز نیست. یعنی دخالت دارد در مصداقیت یک شیء نسبت به عنوانهای توهین و عنوانهای احترام بحث قدرت داشتن و قدرت نداشتن است و شاید از همین جهت هست که نماز لا تترک بحالٍ است. چون نماز در واقع به عنوان احترام به شارع جعل شده. البته اینها چیزهایی هست که ادله خاصه باید برایش قائم شده باشد ولی عرف متعارف اباء ندارد از اینکه بگوید نماز در فرض عدم قدرت بر ده جزء آن نه جزءاش اصلاً واجد ملاک تام باشد چون عنوانش عنوان احترام هست نه ملاکات دیگری که معمولاً قدرت دخالت ندارد.

پرسش: ما اگر بخواهیم مثلاً با عرفی مقایسه کنیم باید بیاییم با یک جایی مقایسه کنیم که خود عرف شک کند اگر این جزء دهم نباشد آن نه جزء دیگر آیا اثرگذاری دارد یا ندارد؟ پاسخ: بله همین است بله بحث ما این هست که اگر آن چیزی که واجب اقتضاء می‌کند. اقتضاء می‌کند که این ده‌تا با هم هست اما اینکه نه‌تا چه حکمی دارد واجب نسبت به او ساکت است.

پرسش: عقلاء چکار می‌کنند؟ پاسخ: عقلاء هیچ کاری نمی‌کنند متعارف موارد عقلاء دخالت دارد و هیچ فایده ندارد. اگر بحث غالب موارد بگیرید در غالب موارد اگر در ده جزء در ظرف اختیار دخالت دارند در ملاک در ظرف عدم اختیار هم دخالت دارند در ملاک یعنی دخالت داشتن اجزاء در ملاک مختص به ظرف قدرت نیست این طور نیست که اگر قدرت داشته باشید نه جزء بی فایده باشد اگر قدرت نداشته باشید نه جزء فایده بخش هست. عرض کردم در مسائل مربوط به احترام و توهین این طوری هست که شخصی که قادر هست. مثلاً ببینید بنده خدایی هست که استادش وارد می‌شود می‌تواند بلند بشود ولی نیمخیز می‌شود این نیمخیز احترام تلقی نمی‌شود. ولی شخصی هست مریض است اصلاً کمرش درد می‌کند. استادش وارد می‌شود همین نمیخیزی که بر فرض قدرت بر قیام احترام تلقی نمی‌شد بر فرض عدم قدرت احترام تلقی می‌شود. در امور مربوط به احترام و توهین قدرت دخیل هست می‌تواند یک شییء که در ظرف عادی هیچ فایده ندارد در ظرف عدم قدرت بر آن تمام اجزاء ملاک‌دار باشد. ولی در متعارف امور غیر از مسائل مربوط به توهین و احترام قدرت دخالت ندارد بنابراین بر فرض عدم قدرت بر کل هم ملاک بر کل قائم هست مصبّ ملاک کل هست. پس بنابراین نه‌تا هیچ فایده‌ای ندارد مثلاً. بنابراین در متعارف امور عقلائی قدرت چون دخالت ندارد قاعده میسور جاری نیست. حالا اینکه ما بداینم شرعاً این چه شکلی هست؟ اگر بخواهیم به آن متعارف موارد عقلائی تمثیلش کنیم باید بگوییم اینجا دلیل داریم عقلاء می‌گویند که آن نه‌تا فایده ندارد ولی واقعش این است که چون خیلی از این چیزهای شرعی از سنخ احترام و توهین هست این احتمال را می‌دهیم که اگر ده‌تا مقدور نباشد نه‌تا ملاک داشته باشد شک برای

انسان حاصل می‌شود که اصلاً با نداشتن قدرت بر ده‌تا، نه‌تا ذوملاک هست یا ذوملاک نیست؟ ولی بعضی چیزهای مثل روزه ولو کسی که قدرت نداشته باشد بر کل روز بعض روز هم واجب نیست قدرت نداشته باشد بر کل تروک بعض تروک مقدور نیست. در طواف کسی نمی‌تواند هفت شوط انجام بدهد بگوییم شش شوط انجام بده نه این طور نیست. مثلاً طواف باید با طهارت باشد کسی طواف بدون طهارت می‌تواند انجام بدهد یا طواف باید در محدوده باشد حالا آن محدوده بودن یک بحثهای خاص دیگری دارد. مجموع چیزهای مختلفی که در مورد طواف وجود دارد شرایطی که در مورد طواف هست مثلاً طواف باید در جهت حرکت عقربه‌های ساعت باشد. حالا شخصی این را مقدور نیست بگوییم آن طرفی طواف کند و امثال اینها. پرسش: ... پاسخ: نه بحث سر این است منقاد بودن تابع این هست که امر شارع به چه شکلی باشد. صحبت سر این هست که امر شارع چگونه هست تا ما منقاد بودن را به دست بیاوریم. پرسش: امر شارع به هر شکلی می‌خواهد باشد منقاد بودن ... پاسخ: منقاد بودن تابع است. پرسش: نمی‌تواند ده جزء را بجا بیاورد ولی نه جزء را می‌تواند ... پاسخ: نه جزء به شرطی که ملاک داشته باشد به شرطی که نه جزء‌مطلوب شارع باشد. بحث سر این هست که ما می‌خواهیم تعیین کنیم مطلوب شارع چی هست. والا در فرضی که نه جزء مطلوب باشد اتیانش مطلوب هست. بحث سر این هست که آیا به نحو تعدد مطلوب است. به نحو تعدد مطلوب به این معنی که آن چیزی که ذاتاً تعدد مطلوب نیست بحث این است که اگر شما قدرت داشته باشید بر یک نماز ایستاده نماز نشسته باطل است هیچ فایده ندارد آیا شخصی که قدرت ندارد بر نماز ایستاده، نماز نشسته ملاک‌دار می‌شود؟ این قاعده چیزی را اقتضاء نمی‌کند. پرسش: ملاک چی هست؟ پاسخ: ملاک یعنی آن چیزی که مطلوبیت شارع به او قائم است. یعنی آن چیزی که باعث شده است شارع امر بکند. پرسش: منقاد بودن خودش ... پاسخ: منقاد بودن در طول امر است به هر چیز که امر تعلق بگیرد شما آن را اتیان کنید منقاد هستید ولی به چی امر تعلق گرفته بحث ما این هست که آیا امر به نه جزء تعلق گرفته یا نگرفته؟ این اصل بحث بنای عقلاءاش. اما

بحث روایات ما، روایات ما سه تا چیز به عنوان روایت نقل شده یکی «إذا أمرتکم بشی‏ء فأتوا منه بما استطعتم» که یک روایت عامی هست. حالا اصلاً آیا دالّ بر واجبات استقلالی است واجبات ارتباطی است؟ آنها مورد بحث هست هم دلالتاً هم سنداً مورد بحث است. آن موردش موردی هست که صحبت سر این هست که آیا حج فقط امسال واجب است یا در همه سالها واجب هست و آن موردش واجبات استقلالی هست.

پرسش: گفتند دالّ‌بر وجوب هم نیست فأتوا دالّ‌بر استقبال ... پاسخ: حالا آنها که آیا دالّ هست یا دالّ نیست آنها إن قلت و قلت‌هایی دارد.

خب آن یک مرحله بحث دوتا روایت دیگر هست. در این حدیث بالا این را بخواهیم یک جامع بگیریم بین واجبات استقلالی، واجبات استقلالی یک جور باید معنی بشود واجبات ارتباطی «مِن‌«‌اش مِن تبعیضیه است واجبات استقلالیه «مِن‌«‌اش مِن به اصطلاح تبعیض افرادی است. یکی‌شان تبعیض اجزائی است و اینها جامع ندارد إن قلت و قلت‌هایی که در آن بحث مطرح شده و این است که نمی‌شود از آن واجبات استقلالی فهمید هم واجبات ارتباطی فهمید آنها حالا سر جای خودش دوتا روایت دیگری که به عنوان روایت نقل شده هیچکدام اصلاً روایت نیستند یکی «المیسور لا یسقط بالمعسور» که این اصلاً روایت نیست به نظرم قدیمی‌ترین جا و منبعی که ذکر شده در شرح ابن ابی الحدید هست به عنوان کلام حکماء «و من کلامهم و من کلام الحکماء» یک چنین تعبیری کرده یکی هم «ما لا یدرک کله لا یترک کله» هست که آن هم تنها اولین بار در کلام شیخ در خلاف یکجا به آن تمسک شده به عنوان روایت نبوی، آن هم روایت نبوی به آن تمسک شده ولی در هیچ منبع حدیثی از عامه و خاصه این وارد نشده عوالی اللئالی هم که وارد شده آن (عوالی اللئالی) منبع حدیثی تلقی نمی‌شود فهرستی از احادیث کتب فقهی هست عمدتاً مثل فهرست آخر کتابهایی که می‌زنند عوالی اللئالی یک چنین فهرستی هست. فهرستی هست که مرتبش کرده گاهی اوقات مثلاً به ترتیب ابوابی چیزی امثال اینها. بنابراین هیچ ارزشی غیر از آن ارزش خود آن کتابها ندارد به نظر می‌رسد که قدیمی‌ترین جایی که این تعبیر وارد شده در

کلام شافعی است. شافعی این را نه به عنوان روایت به عنوان یک قانون عقلائی ذکر کرده به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم نسبت نداده و من تصور می‌کنم، احتمال می‌دهم که در بعضی کتب شافعیه این قانون به عنوان لقوله مثلاً «ما لا یدرک کله لا یترک کله» به کار بردند و مرادشان از قوله قول شافعی بوده این حرفی که شافعی زده این مصداقی از مصداقها او هست شافعی هم به عنوان قانون عقلائی ذکر کرده نه به عنوان روایت. و شیخ طوسی در کتابهایش خیلی متأثر هست از استدلالات شافعیه اینجا هم در واقع تصور کرده از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت داده شیخ هم یکجا فقط به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت داده سایر موارد هم به عنوان روایت نقل نمی‌کند به عنوان همین طور یک لفظش را آورده اگر کتابهای شافعیه در اختیار بود کتابهایی که منبع خلاف و مبسوط بود که فکر می‌کنم منابع اصلی‌اش کتابهای شافعیه به خصوص حواشی و شروحی که بر کتاب الام شافعی زده شده که احیاناً‌شیخ طوسی از آنها نقل می‌کند در چند جا از آنها نقل می‌کند که کتابهایش را من ندیدم نمی‌دانم چاپ شده چاپ نشده اصلاً نسخه دارد نسخه ندارد اگر آنها در اختیار بود خیلی به نظر می‌رسید که این بحث را می‌توانستیم بهتر دنبال کنیم. پرسش: حواشی کتاب الام؟ پاسخ: حواشی یا شرح کتاب الام، بعضی جاها می‌گوید فلان شخص از اشخاصی نقل می‌کند از بعضی کتابها نقل می‌کند و آنها شارحین و معلقین کتاب الام شافعی هستند. من الان حضور ذهن ندارم یک موقعی روی کتابهای شیخ کار می‌کردم منابعش را استخراج می‌کردم این مطلب به نظرم رسید که جاهایی که تصریح می‌کند به منابعش یکسری منابعش شروح و حواشی کتاب الام شافعی هست که آنها هم چاپ نشده یعنی من ندیدم لااقل. من این را حدود ده بیست سال قبل یک موقعی روی آن کار می‌کردم حالا در آن فاصله چاپ شده یا نه ندیدیم این را نمی‌‌دانم. شیخ طوسی تا 23 سالگی در طوس و خراسان بوده که خراسان مرکز شافعیه بوده و آن کتابهای شیخ طوسی هم از جهت نظم و ترتیب با کتابهای شافعیه خیلی مشابهت دارد و من تصور می‌کنم اینکه بعضی‌ها شیخ طوسی را به عنوان شافعی می‌دانند و در طبقات شافعیه اسم

شیخ طوسی را آوردند به دلیل اینکه بعضی اساتید شافعی داشته و نظم کتابهایش به نظم کتابهای شافعی مشابه هست کتابهایش را دیدند اساتیدش را دیدند و خیلی هم پرت بودند کسانی که این اظهار و نظر را کردند ایشان را جزء طبقات الشافعیه ذکر کردند. علی أی تقدیر آن چیزی که مهم هست این هست که در منابع حدیثی هیچ یک از این تعبیرات وارد نشده و اینها اصلاً به عنوان حدیث نباید تلقی بشود. پرسش: ... پاسخ: آن علویان هم اشتباه است از فهم عبارت چیز را اشتباه فهمیدند خود عوالی اللئالی هم یکی‌اش است «المیسور لا یسقط بالمعسور» آن به عنوان علوی هست ولی «ما لا یدرک کله لا یترک کله» نبوی است آنکه از خود عوالی هم استفاده می‌شود نبوی بودن هست. یک روایت از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده یک روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرده بعد گفته قوله، قوله را به آن قبلی زدند در حالی که یکسری قوله روایتهای از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده بعد وسطش یک روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده و بعد و قال (علیه السلام) یا ضمیر هست ضمیر اشتباه برگردانده شده اینها شدند علوی. پرسش: از کجا مشخص است که نبوی است ... پاسخ: نه شیخ طوسی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت داده. اگر درست باشد بحث این است که آن هم اشتباه هست یعنی آنکه در منابع اولیه نسبت داده شده به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت داده شده که آن هم اشتباه هست. بحث در این است که اشتباهٌ فی اشتباه هست. اینکه به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت داده شده باشد. اینها را من تصور می‌کنم که «المیسور لا یسقط بالمعسور» به دلیل شباهتش به کلمات قصار حضرت امیر (علیه السلام) گاهی اوقات بعضی چیزهایی که جنبه ضرب المثل دارد کلمات حکمایی که جنبه ضرب المثل دارد احیاناً به اشتباه به حضرت امیر (علیه السلام) نسبت داده شده من جمله این جمله به نظرم «المیسور لا یسقط بالمعسور» در بعضی از کتابها، کتاب ملا علی قاری بود کی بود! نگاه می‌کردم آن تصریح می‌کند که این را که به عنوان روایت تلقی شده روایت نیست من کلام الحکماء است اولین جایی هم که عرض کردم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید من دیدم و اینها هیچکدامشان روایت تلقی

نمی‌شوند در کتابهای اخبار موضوعه هم تصریح شده به اینکه این روایت نیست یک قاعده عقلائی هست که بعضی‌ها تخیل می‌کنند که روایت هست و به عنوان روایت نقل می‌کنند.

بنابراین از جهت روایت قاعده میسور نه از جهت روایی و نه از جهت بنای عقلائی قانونی نیست ولی خصوص صلاة دلیل خاص دارد که «الصلاة لا تترک بحال» آن همان مفاد میسور را با «الصلاة لا تترک بحال» ... پرسش: می‌فرموید «الصلاة لا تترک بحال» روایت نیست ... پاسخ: روایت هست «فإنها لا تترک بحال» آن روایت است ولی نه «الصلاة لا تترک بحال» به نظرم در ذیل تعبیری هست که می‌گوید «فإنها لا تترک بحال» به این تعبیر آن طوری که یک موقعی الان از حفظ دارم نقل می‌کنم هست در اینکه به عنوان روایت هست تردیدی نیست اگر هم عین لفظش باشد مشابه‌اش هست.

خب این اصل قاعده میسور. اینجا شهید صدر بحث واجبات ارتباطی را که مطرح می‌فرمایند چهار بیان ذکر می‌کنند بر اینکه در واجبات ارتباطی تزاحم جاری نمی‌شود. من دوتا را اکتفاء می‌کنم و در مورد این دوتا صحبت می‌کنیم یکی این هست که فرمودند که واجبات ارتباطی وجوبات عدیده نیست یک جعل واحد هست و اجزاء و شرایط به همان جعل واحد جعل می‌شوند بنابراین اگر یک جزء از این اجزاء هم مقدور نباشد حالا این یک جزء معین باشد چه یک جزء غیر معین باشد علی أی تقدیر کل مقدور وقتی نشد طبق قاعده باید ساقط بشود. حالا اگر ما یک دلیل خاصی داشتیم که می‌گوید این ساقط نمی‌شود. آن دلیل خاص در واقع باعث می‌شود که به اصطلاح تعارض بشود که آن جزئی که خلاصه این جزء ساقط هست ما نمی‌‌دانیم که آن فرض کنید که در مثال نمی‌‌دانیم نماز را باید با قیام بخواند یا سجده را به نحو عادی انجام بدهد در واقع نمی‌دانیم که ادله لزوم قیام اینجا تخصیص خورده یا ادله لزوم سجده تخصیص خورده در واقع تعارض هست بین ادله‌ای که می‌گوید حتی در این حال هم شما باید قائماً نماز بخوانید با ادله‌ای که می‌گوید در این حال باید سجده را با حالت عادی انجام بدهید این یک بیان، پس داخل در تعارض است نه داخل در تزاحم. یک بیان دیگر ایشان دارند حالا من

چکیده بیانات ایشان را عرض می‌کنم یک بیان دیگر ایشان دارند می‌فرمایند که در ملاک دخالت اجزاء در ملاک گاهی اوقات هر جزء را دست می‌گذاریم دخالتش در ملاک مشروط به قدرت هست یعنی دو جزء ما داریم امر مردد است به اینکه این جزء را اتیان کنیم یا این جزء را. مثلاً یکی قیام بود یکی سجودی عادی، دخالت این دو جزء در ملاک چهار صورت دارد یا هر دو دخالت دارند در ملاک ولو انسان عجز داشته باشد این یک صورت، صورت دوم اینکه هر دو دخالت دارند به شرط قدرت، در ظرفی که قدرت نباشد دخالت ندارد صورت سوم این هست که به اصطلاح جامع اینها دخالت دارند. یک صورت چهارم هم این هست که یکی معین‌شان دخالت مطلق دارد یکی این هست که جامعش در ظرف جامعش دخالت دارد. خب اگر هر دو دخالت داشته باشند ولو قدرت بر این هر دو نباشد معنایش این است که باید هر دو ساقط بشوند. اصلاً تکلیف باید ساقط بشود. چون فرض این هست که شیء ذی ملاک ده جزئی است و من ده جزئی را نمی‌توانم. اگر دخالت این دوتا در ملاک مشروط به قدرت هستند ما اینجا باید هشت جزئی بیاوریم چون فرض این هست که تک تک اینها دخالتش مشروط به این هست که من به ده جزء قدرت داشته باشم وقتی ده جزء قدرت نداشته باشم این دخالت ندارد. این هم دخالت ندارد پس بنابراین آنکه شیء هست آن هشت جزء هست باید هشت جزء را بیاورم آن کفایت می‌کند. یکی هم این هست که جامعش دخالت دارد. بنابراین من اینجا مخیر هستم به نحو صرف الوجود هر کدام را آوردم شیء ذی ملاک را، هشت جزء بعلاوه یک جزء نهمی که اختیار دارم هر یک از این دو جزء را اختیار کنم یکی هم این هست که نه یکی شیء معینش دخالت دارد مثلاً قیام دخالت دارد یا سجده دخالت دارد. خب اگر آن طوری باشد آن قیامی که دخالت دارد او را باید بیاورم آنکه دخالت ندارد. آن را ترک می‌کنم. پس بنابراین هیچ یک از این صورتها تزاحم نیست بعد ایشان یک شبهه‌ای را مطرح می‌کنند در مقام پاسخ به این شبهه بعد می‌آیند و یک سری بحثهایی را دنبال می‌کنند. من اول یک مقداری صورت مسئله واضح بشود تا ببینیم اینجا باید چکار کرد. ببینید آن طوری که آقای خوئی مسئله را طرح می‌کند. مسئله را این طور طرح می‌کند که مثلاً

آخر وقت است من نمی‌توانم دوتا نماز بخوانم یا باید یک نماز با قیام بخوانم فاقد سجده عادی یا یک نماز با سجده بخوانم فاقد قیام به صورت نشسته من هر دو را با هم قدرت ندارم خب صورت مسئله اینجا باشد. اگر این صورت مسئله اینجا باشد ما ممکن است بگوییم که اصلاً بحث ما سر ادله احکام اولیه نیست. ادله احکام اولیه که در ظرف قدرت هست می‌گوید نماز ده جزئی که هم قیاماً باید باشد هم سجده‌اش هم به نحو معمولی باشد بحث سر این هست که مفاد «إن الصلاة لا تترک بحال» یعنی چه؟ اگر ما می‌گوییم که این «الصلاة لا تترک بحال» مفادش این هست که شما اجزاء به مقدار مقدور نماز باید انجام بدهید. این مقدور دوتا مصداق دارد یک نماز نه جزئی که جزء نهم‌اش قیام است یک نماز نه جزئی که جزء نهم‌اش سجده است. مثل اینکه دوتا تکلیف داریم که این دوتا تکلیف را با هم نمی‌توانیم اتیان کنیم چون وقت تنگ است مثل اینکه گفته «أنقذ الغریق» ما نمی‌دانیم این غریق را انقاذ کنیم یا آن غریق را انقاذ کنیم چون وقت تنگ است پس بنابراین صورت مسئله این نیست واجبات دخالت دارد در ده جزء، نه بحث سر این هست که ما نماز با قیام مقدور ماست ادله‌ای هم که گفته «القیام جزء من الصلاة» تعیین نکرده که جزء از صلاة ده جزئی یا جزء ‌از صلاة نه جزئی. آن ادله‌ای هم که می‌گوید سجده جزء نماز است نگفته جزء نماز نه جزئی یا نماز ده جزئی. «الصلاة لا تترک بحال» اقتضاء می‌کند که یک شرطیت مقدار مقدور از نماز واجب باشد مقدار مقدور از نماز دو جور مقدار مقدور داریم. دو گونه مقدار مقدور داریم هر دو هم مقدور است. یعنی حتی این نکته را هم بگویم شهید صدر مطرح می‌کنند در ظرفی که یکی را انجام می‌دهیم دیگری مقدور نیست در ظرف ترکش مقدور است نه در ظرف یکی هم انجام می‌دهید دیگری مقدور است همراه او مقدور نیست چون قبلاً این مطلب را عرض کردیم آن چیزی که شرط واجب هست جمع بین تکلیفین نیست فرض کنید انقاذ غریق من که دارم این غریق را نجات می‌دهم مجرد اینکه این غریق را نجات می‌دهم قدرتم بر او سلب نشده همراه او نمی‌توانم انجام بدهم ولی این شرط تکلیف نیست من اینجا عین سایر موارد تزاحم است هیچ فرقی با تزاحمهای دیگر ندارد ولی یک نکته‌ای اینجا وارد

که اصلاً نبض بحث اینجاست نبض بحث این هست که خب شما می‌گویید دو جور نماز نه جزئی داریم در حالت عادی اگر هر دوتا مقدور باشد یعنی در جایی که وسعت وقت داریم آیا دوتا نماز به گردن من واجب است یا یک نماز به گردن من واجب است چون دلیل داریم که یک نماز به گردن واجب است تعارض می‌کنند یعنی اگر این دلیل خارجی وجود نداشت که یک نماز واجب است «الصلاة لا تترک بحال» اطلاقش اقتضاء می‌کرد که نماز، فرض کنید «المیسور لا یسقط بالمعسور» درست است. «المیسور لا یسقط بالمعسور» اگر یک چنین دلیلی داشتیم نماز نه جزئی با قیام منهای سجود میسور است این باید واجب باشد نماز نه جزئی با سجده منهای قیام این هم میسور است این هم باید واجب باشد. «المیسور لا یسقط بالمعسور» اگر دلیل خارجی نداشته باشیم که گفته باشد یک واجب بیشتر نداشته باشید. المیسور دوتا مصداق دارد هر دو اینها مصداق میسور هستند در حالت در عادی، بحث سر این هست که من می‌توانم هر دو را انجام بدهم. پرسش: ... پاسخ: نه توجه نکردید المیسور اگر میسور یک واجب به دو شکل بود هر دو را باید انجام بدهد. پرسش: ... پاسخ: چرا؟ پرسش: چون از همان ابتداء المیسور در فرضی هست که یک واجب ... پاسخ: چرا؟ کی می‌گوید؟ پرسش: همه‌اش را نمی‌‌توانی انجام بدهی بعضی‌اش انجام بدهید ... پاسخ: بعضی‌اش را انجام بدهید ولی دوتا بعض می‌توانیم انجام بدهیم پرسش: بله دوتا فرد پیدا می‌کنید علی التخییر ... پاسخ: چرا علی التخییر؟ دلیلش چیست؟ پرسش: فضایش همین فضاست پاسخ: چرا فضایش همین است؟ شما تکرار ادعا دارید می‌کنید. پرسش: یک واجبی که همه‌اش را نمی‌توانید انجام بدهید ... پاسخ: واجبی که همه‌اش را انجام نمی‌دهید مقدار مقدورش را می‌توانید اگر مقدار مقدورش دو شکل هر دو را باید انجام بدهید و هر دو را هم می‌توانید. پرسش: ... پاسخ: چرا نمی‌شود؟ شما بحث نماز را در نظر می‌گیرید پرسش: ... پاسخ: نه در مرکبات دیگر نه می‌گوید اگر شما نمی‌‌توانید فرض کنید دو جور دارو باید مصرف بشود می‌گوید نمی‌توانید کامل را دو مدل دیگر می‌شود هر دو را باید انجام بدهید طبق قاعده دوتا میسور هست هر دو میسور را باید انجام بدهید. عمده بحث این هست که ما دلیل خارجی

... میسوری که دلیل داریم آن نماز است. نماز هم دلیل خارجی داریم اجماع داریم هر چیز داریم که یک نماز بیشتر واجب نیست این طور نیست که حکم واقعی ما دوتا نماز باشد این باعث می‌شود که ایجاد تعارض کند. بحث من این هست که لولا دلیلی که دالّ بر عدم وجوب صلاتین هست قاعده اقتضاء می‌کند که هر دو واجب باشد وقتی هر دو واجب باشد بله در تنگی وقت تزاحم می‌شود. همین تزاحم اصطلاح هیچ فرقی هم با تزاحمهای دیگر ندارد. اینکه در در ما نحن فیه ما احساس می‌کنیم که حالت تزاحم ندارد و با تزاحمهای دیگر فرق دارد به خاطر علم ما به عدم ... یعنی این شبیه می‌دانید یک دلیل گفته نماز جمعه واجب است یک دلیل گفته نماز ظهر واجب است اینها را چرا شما می‌گویید تعارض دارد بگویید تزاحم دارد یا تزاحم هم ندارد هر دو نماز را بخوانید قدرت بر هر دو هم دارید هم نماز جمعه می‌خوانید هم نماز ظهر را دوتا نماز می‌خوانید. چون علم خارجی داریم که مصداقهای صلاة یومیه یکی بیشتر نیست. پرسش: ما نحن فیه علی أی حال تزاحم هست شما باید بحث را متمرکز کنید روی خود آن جزء نه روی صلاة ما حالا بعد از اینکه فهمیدیم صلاة یک نوعش بر ما واجب است ولو با آن دلیل خارجی فهمیدیم یک صلاة بر ما واجب است حالا آن یک صلاة با این جزء بیاید یا با آن جزء بیاید اینجا این می‌شود تزاحم هر دو هم ملاک دارد ... پاسخ: هر دو ملاک ندارد اگر هر دو ملاک داشته باشد باید هر دو را انجام بدهید پرسش: هر دو را که نمی‌توانم انجام بدهم ... پاسخ: ملاک مال مجموع من حیث المجموع است اجزاء ملاکهای استقلالی ندارند. پرسش: نماز با قیام هم ... پاسخ: شما می‌گویید هم این ملاک دارد هم آن ملاک دارد هر دو ملاک دارد به هر دو هم که قدرت دارم باید دوتا نماز واجب باشد. پرسش: قدرت ندارم. ... پاسخ: نه قدرت دارم فرض این است که در حالت عادی هستم. توجه کنید بحث این هست که ولو در ظرف آخر وقت قدرت بر هر دو ندارم ولی شما باید این را در نظر بگیرید اگر قدرت داشتید هر دو واجب بود یا واجب نبود پرسش: ما یک اشتباهی کردیم باز بحث را بردیم روی نماز، خود همان اجزاء خود اجزاء ملاک دارند پاسخ: اگر ملاک داشته باشند باید هر دو را بیاوریم. پرسش: ... پاسخ: اگر این طور است باید دوتا واجب

باشد. اگر ملاک داشته باشند یعنی ملاک داشتن را این طور در نظر بگیرید نماز نه جزئی با قیام و نماز نه جزئی با سجودِ فقط هر دو اینها اگر ملاک دارند باید دوتا نماز را بیاورید اگر موقعی می‌گویید صرف الوجودش ملاک دارد خب باید مخیر باشید به تزاحم ربطی ندارد تزاحم در جایی هست که هر دوتا واجب داریم هر دو ملاک داریم نمی‌توانیم این دوتا ملاک را استیفاء کنیم شما می‌گویید این است اگر این باشد باید در ظرفی که امکان اتیان هر دو باشد هر دو را باید اتیان باشد. بحث این است. یعنی من تصورم این هست که اینجا یک خلطی شده بین جایی که علم خارجی داریم به اینکه یک واجب بیشتر نیست و جایی که علم خارجی نداریم. حالا این نتیجه‌اش چی می‌شود انشاء الله فردا عرض می‌کنم و بحث را انشاء الله فردا تمام می‌کنیم.

خلاصه عرض من در مورد کلام شهید صدر این است شهید صدر بحث را روی ادله اولیه برده خب ادله اولیه یک نماز را بیشتر واجب نمی‌‌کند خب بحثی نیست بحث سر این هست که ادله ثانویه‌ای که نماز را در ظرف عجز ثابت کرده این ادله ثانویه یک نماز را واجب می‌کند یا دو نماز را واجب می‌کند اگر تزاحم هست به اعتبار آن چیزی هست که از «الصلاة لا تترک بحال» فهمیده می‌شود یا «المیسور لا یسقط بالمعسور»، اگر ما «المیسور لا یسقط بالمعسور» را قائل شدیم. به نظر می‌رسد که «المیسور لا یسقط بالمعسور» اگر دلیل خارجی نداشته باشیم اقتضاء می‌کند که هر دو واجب باشد چون هر دو میسور هستند اگر جایی قدرت نداشته باشیم بر اتیان به هر دو می‌شود باب تزاحم ولی عمده‌اش این هست که ادله ثانویه‌ای که در ظرف عجز ادله را ثابت می‌کند این ناظر به اثبات یک عبادت هست یک واجب هست یا دو واجب هست. پرسش: ... پاسخ: اگر بخودی خود تزاحم بیاید ، به طوری طبیعی باید در واجبات ضمنیه تزاحم باید مگر دلیل خارجی داریم که عملاً همین مصداقش هست. پرسش: چه اشکال دارد که شارع بتواند از بین آنها که هر دو ملاک دارند فقط شما یک دانه‌اش ... پاسخ: نمی‌شود اگر هر دو ملاک دارد باید هر دو را بیاور چرا نیاورد؟ پرسش: دلیل خارجی هست بر اینکه این شخص اگر نماز ... پاسخ: نه شما می‌گویید صرف الوجودش

فقط ملاک دارد نه هر دو ملاک دارند یعنی اولی که آوردید دومی دیگر ملاک ندارد اگر ملاک داشته باشد شما باید دومی را هم بیاورید دیگر. پرسش: در فرض تعذر عیب ندارد ... پاسخ: نه در فرض قدرت. ببینید این مطلب را اشتباه نکنید اینکه ما می‌گوییم تمام افراد نماز ملاک دارند ملاک علی البدل دارند یعنی صرف الوجودشان ملاک دارد یعنی اولین نماز را که آوردید نماز دوم دیگر ملاک وجوبی ندارد اگر ملاک وجوبی داشته باشد باید آن هم واجب باشد. اگر ملاک به اولین وجودی از نماز ایجاد می‌شود تحقق پیدا بکند خب باید سایر نمازها ملاک نداشته باشند می‌توانستند آنها اولین وجود باشند صلاحیت ملاک دارند نه فعلیت ملاک. پرسش: همین کافی است برای اینکه از تعارض بیرون بیاید ... پاسخ: نشد نه آن معنایش این است که جامعش واجب است به تزاحم ربطی ندارد تزاحم جایی هست که فعلیت ملاک دارند مثل نماز ، خود نماز. نمازهای عادی شما یک بار نماز را باید بخوانید یا صد تا نماز صد جور شما می‌توانید نماز بخوایند می‌توانید در مسجد بخوانید می‌توانید اینجا بخوانید آنجا بخوانید همه اینها ... پرسش: ... پاسخ: نکته‌اش را توجه کنید آن چیزی که ملاک دارد صرف الوجود است یعنی اولین وجود نماز فقط ملاک دارد و اولین وجود یک وجود است پرسش: ولی هر کدام می‌توانست باشد پاسخ: هر کدام می‌توانست باشد این ربطی به تزاحم ندارد تعارض دارد پرسش: ولی تعارض هم نیست چون ... پاسخ: نه این بستگی دارد که شما این تصویر را بکنید به چه دلیل این طوری است؟ اصل این خودش کی گفته این طوری است؟ این معنایش این است که جامع باشد به چه دلیل؟ پرسش: در همان مثال ظهر و جمعه ... پاسخ: نه اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند جامع واجب نباشد پرسش: تعارضی که مثال زدید ما یقین داریم به ... پاسخ: نه جامعشان واجب باشد پرسش: ... پاسخ: خلاف چرا؟ پرسش: ما می‌گوییم یکدانه معیناً واجب باشد ... پاسخ: نه اگر هم ما شک داشتیم، شک داشتیم یکدانه است جامع است. پرسش: آن خلاف فرض است پاسخ: هیچ چیز تعیین کننده نداریم بحث سر این هست که اینکه تکلیف ما به صرف الوجود تعلق گرفته یا به یکی معین تعلق گرفته این را که ما نمی‌توانیم تعیین کنیم بله بحث سر این هست که اطلاق دلیل نماز

می‌گوید که من معیناً واجبم اطلاق دلیل نماز جمعه هم می‌گوید من معیناً واجبم ظهر همین را می‌گوید این می‌شود تعارض ما نحن فیه هم همین است اطلاق دلیل قیام می‌گوید من معیناً واجبم اطلاق دلیل سجده هم می‌گوید من معیناً واجبم ولو در جایی که شما قدرت به جمع ندارید. اینها را فردا توضیح می‌دهم که اصلاً یک چنین اطلاقی دارد این ادله یا ندارد والا تصویری که آقایان تصویر کردند آن تصویر لازمه‌اش این هست که اگر طرف علم داشته باشد به این که یک نماز بیشتر واجب نیست این دخالت تعارض بشود مهم قضیه این هست که آیا ما علم داریم به عدم وجوب اکثر من واحد یا علم نداریم؟ انشاء الله فردا.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»